

به نام خالق هستی

نمایشنامه جاده چالوس

نویسنده: حدیث سیرجانیان

خلاصه نمایشنامه : این نمایشنامه راجب زوج هنرمندی است که زندگی ساده و عاشقانه ای دارند دانیال بازیگر تیاتر است و دلارام هم گاهی تیاتر بازی میکند اما علاقه او به شعر و شاعری است.....

کاراکترها:

۱-دانیال

۲-دلارام

صحنه: یک خانه زیبا که با سلیقه چیده شده درون این خانه کتابخانه بزرگی قرار دارد و همینطور گلدان هایی کوچک و بزرگ در قسمت از خانه دیده میشود

(دلارام در پشت میز کتابی در دست دارد مشغول خواندن شعر است و زیر لب زمزمه میکند)

-شب چو در بستم مست از می نابش کردم
ماه اگر حلقه به در کوفت جوابش کردم
دیدي آن ترک ختا دشمن جان بود مرا؟
گرچه عمری به دوست خطابش کردم
منزل مردم بیگانه چو شد خانه ی چشم
ان قدر گریه نمودم که خرابش کردم
شرح داغ دل پروانه چو گفتم با شمع
اتشی در دلش افکندم و ابش کردم
غرق خون بود و نمی مرد ز حسرت فرهاد
خواندم افسانه شیرین و خوابش کردم

(صدای اعلان تلفن دلارام به گوش میرسد پیام را بررسی میکند - دانیال وارد صحنه میشود و کلاهش را از سرش در میآورد)

-سلام به خانمه شاعر

-سلام به آقای بازیگرم

-عشقم کدوم بازیگر؟ بازیگر اونیه که میلیون میلیون به جیب میزنه

-ببینم چرا قبل از اومدن به خونه زنگ نزدی ؟

-چطور مگه ؟

-خرید داشتم

-دلارام یادم رفت بگم مشت رمضون دیگه قرضی نمیده میگه حسابتون سر به فلک کشیده خودتم که بهتر میدونی ما تا جشنواره فجر بالا نیایم خبری از اجرا نیست و پول نیست

بالا اومدنمون هم با خداست شاید مثل پارسال شانسه ما داور لج کرد و کج افتاد باهامون (اه میکشد) تو گیری بیری من موندم تو چطور زنه من شدی

-مگه تو چته ؟ هنرمند نیستی که هستی ...

-(خنده تلخی میکند)اخه یه هنرمند تیاتره آس و پاس بدرده چی میخوره؟
وقتی یه پاپاسی ته جیبیت نباشه نون بگیری بیاری خونه

-عزیزم اینجوری نگو خودتو ناراحت نکن همچی درست میشه من مطمینم

-تقصیره خودم شد عمرمو گذاشتم به پاش نرفتم به دنبال یه هنره دیگه

-هر کسی را بهر کاری ساختن...

-نه گلم من با این حرفت موافق نیستم من میگم هر چیز که در جستن آنی آنی

-درسته اما بازیگر تیاتر بودن هم همین بد نیست ولی تو شهر ما آینده و در امدی نداره

-همچین بی ربط هم نمیگی مثلا اگه تیاتر تهران بودم چه میشد ولی حیف...

-دانیال؟

-جانم؟

-میخوای زنگ بزنی از مامانم پول قرض بگیرم؟

-نه حرفشمن نزن

-باشه هرچی تو بگی

-دلارام؟

-بله عزیزم

-میخوای این چند روز رو بری خونه مامانت به بهونه سر زدن؟

-چرا؟

- چه میدونم گفتم شاید سخت باشه اینجا
- دیوونه مگه باره اولمه ؟ اینو بدون که من همیشه و تو هر شرایطی کنارتم
به قوله شاعر که میگه:

چون همسفره عشق شدی مرد سفر باش
هم منتظر حادثه و هم فکر خطر باش

- چقدر خوبه که دارم تو قشنگترین هدیه ای هستی که خدا به من داده
یه زن نمونه یه رفیق خوب....

- عزیزم؟

-جانم .. خانمم .. عمرم .. نفسم

-میشه تو حس و لحن دیالوگ هام بهم کمک کنی ؟
خودت که خوبی میدونی من بازیگره قهاری نیستم

-این چه حرفیه نفسم تو بهترین بازیگر و شاعری هستی که به چشم دیدم ولی
حیف ما جز استعداد های کشف نشده باقی میمونیم

-دانی ؟

-چیه عزیز دلم مگه دروغ ؟میگم جلو چشم خودت بود که چقدر رفتم تهران و
تست دادم دریغ از یک قبولی

میخوام بدونم کسی که هرسال جایزه نقش اول مرد جشنواره فجر میاره
بازیگریش در حدیه سیاه لشکره سینمایی هم نیست ؟

-درست میگی اما چیکار میشه کرد

- (اه می کشد) وای اگر دستم رسد بر چرخ گردون
از او پرسم که این چین است و اون چون
یکی را میدهی صد ناز و نعمت
یکی را نان جو الوده در خون

-چرخ گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت

دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

-اوه اوهتا شاعریت گل نکرده من بزنم به چاک (کلاهش را سر میکند)

- دیوونه کجا میری

- همین دور و برا کار دارم زودی برمیگردم اجازه رخصت میدی؟

-اختیار داری آقا اجازه ما هم دسته شماس

(دانیال خارج میشود - دلارام موسیقی ملایمی میگذارد و همخوانی میکند -
چایی میریزد و آن را هم میزند-افکت رعد و برق شدید- به پشت پنجره میرود
و باران را تماشا میکند)

-غصه میسوزد مرا باران ببار
کوچه میخواند تورا باران ببار
ابرها را دانه دانه جمع کن
بر زمین دامن گشا باران ببار
خاک اینجا تشنه دلتنگی است
آسمان را کن رها باران ببار
باغبان از کوچه باغان رفته است
ابر را جاری نما باران ببار

(دانیال وارد میشود)

-اه دانی تو که نرفته برگشتی عزیزم

-قربونت برم خب بارون گیر شدم (تلفن دلارام زنگ میخورد) کیه ؟

-فرانکه

الو سلام فرانک جان خوبی مرسی عزیزم خوبم دانیال هم خوبه اینجاست سلام
میرسونه چی؟ چرا اخه؟ خیلی خب باشه پس فردا میبینمت میبوسمت خدانگهدار

-چیزی شده ؟

- نه .. فقط به خاطر بارندگی شدید تمرین تیاتر لغوه

-اینکه ناراحتی نداره خودم باهات تمرین میکنم

-راست میگی؟

-اوم

-خیلی خب پس من برم نمایشنامو بیارم

(دلارام نمایشنامه اش را از لا به لای کتابی بیرون می آورد)

-نکنه بازم نمایشنامه شکسپیره؟

-نه...

-ویکتور هوگو؟

-نوچ...

- عزیز نسیم ؟

- نه بابا

- پس کی ؟

- حسن سالار منش

- من روسپی نیستم ؟

- (باسر تایید میکند) هوم....

- وای کولاک میکنه

- شروع کنیم؟

-اره شروع کن

-ساعت هفت عصر دستم رو گذاشتم لبه جدول و هوق زدم مانتو هه سیاهم از
خیسی تو تنم زار میزنه

-نه نه نه عزیزم ... ببین تو تنم زار میزنه اینجا یه جمله گذری نیست تو باید با
این جمله هستو به تماشاگر برسونی

ساعت هفت عصر دستم رو گذاشتم لبه جدول و هوق زدم مانتو هه سیاهم از
خیسی تو تنم زارار میزنه

خب حالا دوباره دیالوگت رو از اول بگو

-ساعت هفت عصر... (تلفن دانیال زنگ میخوره)

-ببخشید

-اشکال نداره جواب بده

-الو.... سلام ... بله خودم هستم ... درخدمتم از کجا؟

چی؟ (لبخند میزند و پیچ پیچ کنان میگوید) دلارام از تهران زنگ زدن موسسه بازیگری باران الو ...بله بله میشنوم خیلی خب باشه ساعت ۹ اونجام به امیدخدا خیلی ممنون وقتتون بخیر ..

-چی شد؟ چی گفت؟

(دانیال بلند میشود و بشکن میزند و شادمانی میکند)

-بی مزه زود بگو ببینم چی شده

(دانیال هم چنان به خوشحالی اش ادامه میدهد)

-دانی؟

-جانه دانی عمره دانی همه کسه دانی ببین ... ببین خوشبختی بهمون رو کرده

-یعنی چی من متوجه نمیشم

- میبینی این شماره ۰۲۱ هست یعنی کده کجا ؟

- تهران

- خب یارو هم از موسسه بازیگری باران زنگ زد این یعنی چی ؟

یعنی اینکه من تسته بازیگری قبول شدم

-موسسه باران کدومش بود ؟

-ببینم دلارام تو خوشحال نشدی؟

- دیوونه چرا خوشحال نشم این چه حرفیه که میزنی

- اخه اصلا واسم نوق نکردی چرا پکری

- تو فکر بودم

- وای دلارام نمیدونی الان چقدر خوشحالم دارم از خوشحالی بال در میارم
فکرشو کن چهره معروف و محبوب سینما دانیال اسطوری فکرشم واسم یه
خوابه

-دیدي استعدادت کشف نشده نموند؟

مثله اینکه خدا صداتو شنیده

-اره راستم میگیا...چیزی نگذشت که بهم زنگ زدن کاش زودتر این حرف رو
میزدم

-(میخندد) خب آقای دانیال اسطوری افتخار میدی با خانمت دوتا عکس بگیری؟

- به روی چشم من بیست و چهارساعته در خدمته خانمم (چندسلفی میگیرند)

(افکت بارون و رعد برق شدید)

-چه بارونی شد میشنوی دانی الانه که کل کوچه رو اب برداره

- فکر کنم واسه رفتن باید از دره خونه با قایق برم بیرون

- فردا صبح ساعت نه باید اونجا باشم

-چی

-از اینجا تا تهرون خودش کلی راهه بعدشم تو این هوا نمیشه تا سره کوچه
رفت چه برسه به تهران

- اگه به شانسه منه که الان سیل میگیره

- (به سمت پنجره میرود) نگاه کن کله کوچه رو اب برداشت

- خانمم تو نگران نباش حتما تا یکی دوساعته دیگه بارون بند میاد بعدش
من حرکت میکنم

- اخه با چی میخوای بری الانکه دستمون خالیه هزینه رفت و برگشتم نداریم

- شانس یه بار دره خونه ادمو میزنه الانم نوبت من شده و شانس دره خونمو
زده شده باشه به هر بدبختی خودمو میرسونم چطوریشو نمیدونم اما میرسم

- کجا میری

- میرم ببینم چکار میتونم کنم

(خارج میشود)

- دانیال مواظب خودت باش...

(تلفن دلارم زنگ میخورد)

- الو سلام الو.....جانم مادر خوبیم اره اره نگران نباش شما خوبی ..
بارون؟ اره اینجا بارون شدید دانیال هم خوبه دست بوستونه نه دانیال
دانیال رفته بیرون کارداشت کاره واجبی بود واسه همین مجبور شد تو این

بارون بره ... ببینم همایون کجاست بهش بگو بی وفا یه یادى از خواهرت کن
چشم چشم حتما شما هم سلام برسونید
از طرف من بابا هم ببوس خدانگهدار

(دانیال وارد میشود)

-دانی ... بدو لباساتو عوض کن الان سرما میخوری

-الهى من فدای تو بشم که چقدر دلت فکرمه

-مامانم زنگ زد

-حالش چطور بود

-میگفت خوبم اما میدونم که نیست

(به سمت کمد میرود و چمدان کوچکی برمیدارد و وسایلش را برمیدارد)

-دانی چیکار میکنی

-عزیزم با داداشم صحبت کردم گفتم دوروزى ماشینشو ازش بگیرم برم تهرون
و پیام اونم قبول کرد

-تنهایی؟

- اره تنهایی

-(دلارام کمی در فکر میروود)

-خانمم ؟ببین... گفתי بارون شدیده اما الان بند اومده دورت بگردم ناراحت نباش
من طاقت ندارم چهره ی قشنگت رو اینجوری ببینم بعد یک عمر شانس دره
خونمو زده میخوام شانسمو امتحان کنم شاید جواب داد

-عمرم منکه نگفتم نرو فقط دلم شور زد همین

-شوره چی

-میشه منم باهات بیام

-دلارام جان ببین من دارم میرم تهرون برای تست گریم و تست لباس معلوم
نیست چقدر کارم طول بده بعدشم تو فرداشب باید بری جشنواره شعر و ادب
...

- وای دانیال به کلی فراموش کرده بودم باشه من نمیام اما....اما ...

-اما چی

-هیچی خیلی مواظبه خودت باش

-گلم بخند دیگه بخند

-دیوونه

-دانیال؟

-جانم؟

-اگه بازیگر معروفی شدی منو فراموش نکنیا

- اه این چه حرفیه مگه من میتونم تورو لحظه ای از یادم ببرم؟
یاده تو حس قشنگیست که در سر دارم
چه تو باشی چه نباشی نگهش میدارم (تاکید میکند)

-چه میدونم(شانه بالا می اندازد) گفتم فردا نگی من عاشقه یه سلبریتی شدم

-خدایا تو ببین هنوز هیچی نشده خانمم به چه چیزایی فکر میکنه

-اصلا وایسا قبل رفتن ازت چندتا امضا بگیرم

(به دنبال دفتر و قلم میگردد)

-دلارامدلارام ببین همون امضایی که تو قواله ازدواجمونه واسه یک عمر
بسهماهه من ...باید برم دیگه وگرنه فردا سره قرارم نمیرسم

-دلم برات یه ذره میشه ...

-منم

-توروخدا مواظب خودت باش

-عشقم تو نگران من نباش مواظبه خودت باش

-ببین من بهت زنگ نمیزنم اخه پشت فرمونی ولی تو زود به زود بهم زنگ بزن
باشه ؟

-به روی چشم خودم دقیقه به دقیقه بهت زنگ میزنم

-باشه حالا دیگه میتونی بری

-اجازه هست؟

-بله

-الهی شکر

(دلارام کاسه ای اب میکند و هردو از صحنه خارج میشوند-افکت ریختن اب -
افکت باران شدید-نور ارام ارام می آید دلارام پشت میز خوابش برده تلفنش
زنگ میخورد)

-جانم نه نه .. خواب نبودم ...کجایی .. باشه احتیاط کن زندگیم دوستت دارم
شب خوش خوب بخوابی

(نور ارام ارام میرود -افکت رعد و برق شدید -افکت ترمز و کشیده شدن
لاستیک ماشین به روی جاده)

(دلارام رادیو روشن میکند-گزارشات جاده و اب و هوایی مرگ یک راننده
ماشین شخصی در جاده چالوس بر اثره لغزنده بودن جاده ومنحرف شدن ماشین
را اعلام میکند دلارام با همسرش تماس میگیرد اما تلفن همراهش در دسترس
نیست مجددا تماس میگیرد و نور ارام ارام میرود -دلارام شمععی در دست
دارد و نور شمع صورت او را نمایان میکند)

-ما چون دو دریچه رو به روی هم

آگاه ز هر بگو مگوی هم

هرروز سلام و پرسش و خنده

هر روز قرار روز آینده

عمر اینه ی بهشت امااه

بیش از شب و روز تیر و دی کوتاه

اکنون دل من شکسته و خسته ست

زیرا یکی از دریچه ها بسته ست
نه مهر فسون نه ماه جادو کرد
نفرین به سفر که هرچه کرد او کرد

پاییز ۱۳۹۷

پایان

تقدیم به مادرم

شماره تماس با نویسنده: ۰۹۱۷۰۱۵۷۴۲۳

(هرگونه کپی برداری از متن و اجرا بدون مجوز نویسنده پیگیرد قانونی دارد)